



علی معلم در دوره دوم شاعری خود و در قالب‌های کلاسیک، شاعری است پیچیده‌گو و دشواریس؛ هم در مضمون و هم بیشتر در الفاظ و معانی لغات.اگر چه در مضامین شعری او نیز گره پشت گره زده می‌شود اما دشواری اصلی شعر معلم همانا در حوزه معنی الفاظ و استفاده از لغات غریبی است که ادیب‌ترین و فارسی‌دان‌ترین افراد جهان نیز برای فهم شعر او مجبورند کسه دعاگوی روح علامه دهند! باشند. اما راز این همه دشوارینویسی چیست؟

دشوارینویسی البته منتقدان محکمی دارد که آن را علاوه بر دلایل زبانشناختی با دلایل روانشناختی نیز به چالش می‌کشند.از طرف دیگر طرفدارانی هم دارد. چه خوب است که چند مورد، از استدلال‌های طرفین را در اینجا ذکر کنیم:

موافقان دشوارینویسی معتقدند شعر، کلامی است فراشده، از سطح معمول جامعه که توسط فرهیخته‌ترین انسان‌ها ساخته می‌شود و طبیعتا نمی‌تواند به زبان عامه باشد. برخی یا از این استدلال نیز فراتر می‌گذارند و معتقدند اساسا زیبایی شعر به دشواری است و یکی از وجوه لذت بردن مخاطب از یک شعر، کشف معنی آن پس از به زحمت افتادن

نگاهی به رمان «همیشه دختر» اثر محمد ترکاشوند

صدایی که شنیده نمی شود!

حسام آینوس: نوشتن در نگاه اول امر ساده‌ای به نظر می‌رسد اما وقتی صحبت از ریاضیات و مهندسی و عواطف به میان بیاید و قرار باشد با استفاده از این ۳ موضوع اثری را خلق کنیم به نظر باید در باورهای‌مان تجدیدنظر کنیم. زیرا ساختمان یک اثر داستانی نیازمند رعایت پیش‌نیازهایی است که در نوع خود مهندسی محسوب می‌شود و «دودو تا چهار تایی» اثر هم که زمینه‌باورپذیری یک کار را فراهم می‌کند ریاضیات است. محسوب می‌شود و البته عواطف و تخلیل هم که بخش جدا نشدنی یک اثر داستانی محسوب می‌شود. حالا که دقیق‌تر می‌شویم می‌بینیم نوشتن چندان کار ساده‌ای نیست و نمی‌توان براحتی ادعا کرد هرکسی، نویسنده است و هر نوشته‌ای، داستان. حالا با همین نگاه می‌خواهیم درباره یک اثر داستانی با عنوان «همیشه دختر» اظهار نظر کنیم. اثری که یک روحانی آن را خلق کرده و باید آن را در جرگه آثار داستانی طلاب داستان‌نویس برشمرد. محمد ترکاشوند در این اثر در کنار رعایت پیش‌فرض‌هایی که بالا ذکر شد، دست به کار دشوار و شاید تا حدودی خطرناک در روایت داستانی زده است. شخصیتی، یکی از عناصر اصلی شکل‌گیری یک داستان محسوب می‌شود و ترکاشوند هم برای خلق جهان داستانش سراغ شخصیت دختر مجردی رفته و این در

نوع خود کار دشوار و البته بدیعی است که باید به نویسنده به خاطر این کار تبریک گفت، زیرا وقتی اثر را مطالعه می‌کنید، می‌بینید در خلق چنین شخصیتی موفق هم بوده و توانسته از پس ساخت شخصیتی که نسبتاً می‌تواند برای نویسنده ناشناخته باشد، بربیاید.از این رو نویسنده در ساخت شخصیتی که خواننده با آن همزادپنداری کند موفق بوده و توانسته در جهانی که شخصیت‌های مرد داستان‌ها هم نیمه‌کاره از آب در می‌آید، شخصیتی بسازد که خواننده نسبت به آن حسی مثبت و احتمالا بدغدغه و دردهای او حس نزدیکی پیدا کند. این نشان می‌دهد نویسنده تجربیاتی داشته که در این بخش به کمک او آمده است.
قصه سرراست و بدون پیچیدگی کتاب سبب می‌شود خواننده از موضوع اصلی خیلی دور نشود و بدون دست‌انداز اتفاقات را پیگیری کند و به نهایت برساند. در واقع نویسنده حتی اگر دارای توانایی پیچیده‌نویسی هم بوده، باز نخواستند دست به چنین کاری بزند و تلاش کرده قصه‌اش را بدون دست‌انداز روایت کند و خواننده را اسیر بازی‌های فرمی و احياناً زبانی خود نکرده است. این نشان می‌دهد قصه گفتن برای ترکاشوند اتفاق مهمی است که نویسنده تلاش کرده از این اصل دور نیفتد. اتفاقی که در داستان‌های این روزگار

بیان می‌شود، مهم‌ترین دلیل، بحث تکبر ساختگی است؛ اینکه فردی می‌خواهد پشت الفاظ دشوار و مضامین پیچیده پنهان شده و اغلاط ادبی و ضعف‌های هنری و تزلزل‌های شخصیتی خود را از چشم مخاطب دور نگه دارد. از دید اینان دشوارینویسی، حربه‌ای است برای برتری‌جویی بر دیگران. چنانکه همین دشوارینویسی و پناه بردن به کلمات سنگین در حاکمیت دیوانی هم موجود است. نهادهای برتری‌طلبی چون دادگستری و ادارات و … تا سه امروز نیز به این حربه برای فراتر شدن از دست‌ترس فهم و شناسایی ارباب رجوع متوسل هستند و از ادبیات خاص و دشوار خود استفاده می‌کنند. طبق این منطق کسی که الفاظ دشوار می‌داند، لاجرم فرهیخته‌تر است و همه باید تعظیم‌گر او باشند. برتر از این، خطاهای او نیز از شناسایی عموم، بری می‌ماند.

به هیچ عنوان قصد ندارم درباره علی معلم، با توسل به یکی از این دو نظریه،رای ایدجایی یا سلبی صادر کنم. این دو نظر را نیز از آنجا ذکر کردم که درباره یک شاعر متفاوتنویس چون معلم، همواره چه از مقام تایید و چه از مقام رد، این سخنان گفته خواهد شد. صد البته منظوری فراتر دارم و آن رد این مساله است که اساسا معلم و شعر معلم، شعری نیست که بتوان با نقاله و کتخ خط این دو نظر، آن را شنید و اندازه گرفت!

معلم اگر همواره دشوار می‌نوشت، می‌توانست متهم-به برتری‌جویی شود. اعتراف می‌کنم که شعرهای دشووار معلم، حتی انسان شاعر و علاقه‌مندی همچون من را نیز کلافه می‌کند اما بی‌انصافی است که تمام زندگی ادبی معلم را در همین دشوارینویسی خلاصه کنیم. همین چهره دیگری هم دارد؛ مردمی نویسی. مگر همین معلم، ترانه‌سرا و تصنیف‌سرای خیلی از کارهای مردمی شده دهه‌های اخیر نیست؟

ببار ای بارون ببار

با دلم گریه کن خون ببار

در شبای تیره چون زلف بار

بهر لیلی چو مجنون ببار

پدرا پدر بزرگا

مادرا مادر بزرگا

مثل گل مثل بهاران…

درباره «علی معلم» و برخی از ویژگی‌های شاعری اش

هم آسان، هم دشوار

- رضا شبیانی

حتی بعضی شعرهای عامیانه معلم، نهایت به‌روز بودن زبان و اوج استفاده او از الفاظ کوچک و بزاری است که هیچ شباهتی به کارهای دشوارش ندارد.
در اتاقی دلگیر، تلی از ته سیگار
مدرک «بی‌اچ دی» مونده روی دیوار
بام کوتاه شعور، راه طولانی نان
قرص ده تا ده تا، چای لیوان لیوان
یا همین معلم، شاعر مثنوی‌های عامه‌فهمی است که راهی جدید در قالب مثنوی در دهه‌های اخیر باز کرده است. هم به لحاظ خرق عادت در استفاده از اوزان نامرسوم، هم به علت وارد کردن مضامین نو و هم به خاطر هندسه تالیف الفاظ نو در قالب مثنوی:

ای کاروانی را مسافر نام کرده

ما را پرستوی مهاجر نام کرده

دانی که مرغان مهاجر نقشبندند

در غربت ار آزاد، اگر نی در کمندند

دانی که مردان مسافر کم شکیباند

گر در زمین گر آسمان هر جا غریباند

دانی غریبان را دماغ رنگ و بو نیست

در سینه‌های تنگشان ذوقی جز او نیست

دانی که در غربت سخن‌ها عاشقانه است

این قصه را با من بخوان، باقی قصه‌هاست

اعتراف می‌کنم شخصاً با دشوارینویسی‌های

معلم موافق نیستم و آن را ضربه‌ای به شعر او می‌دانم. عادت معلم به دشوارینویسی که در سال‌های اخیر در بعضی شعرهایش به اوج رسیده است، نخستین لطمه‌اش دور کردن معلم از جمهور مخاطبان شعر فارسی است. دومین ضربه اما حادثه است و گرفتار کردن شعر و در در نگاه‌ی است منتقدانه و اشتباه که صرفاً از منظر دشوارینویسی و سهل‌نویسی به شعر او می‌پردازد. این مایه از انصاف در منتقدان هم نیست که به تصمیم یک شاعر برای انتخاب سبک خاصی از تجربه در یکی، دو دهه احترام گذاشته و این یک دهسه او را در کنار چندین دهسه آثار «هورد پذیرش عامه» بگذارند. بسیاری شاعران بوده‌اند در تاریخ که در آثار مختلف سبک‌های مختلف داشته‌اند. مثلاً خاقانی غزلیات لطیف و سهل دارد اما زبان قصیده‌اش پیچیده و فاخر‌فروشانه است. دشوارینویسی معلم در بعضی آثارش می‌تواند از این

بجنره دیده شود. چیزی که حتی منتقدان طرفدار معلم نیز به آن بی‌توجهند و او را شاعری همیشه دشوارسرامعرفی می‌کنند. البته در پایان باید به این نکته نیز اشاره کرد که دشوارینویسی، آنگونه که معلم به آن می‌پردازد، مقوله‌ای است که زیبایی‌شناسی خاص خود را دارد. من در پی روانشناسی معلم نیستم. چه بسا او نیز مایه‌هایی از فخر زبانی را هنگام سرودن این دست اشعارش در نظر داشته باشد.

طبیعی است که او نیز در بعضی دشوارینویسی‌ها حتی به غلطنویسی و بی‌معنی‌نویسی می‌افتد و این نباید به حربه‌ای غیرعلمی برای از بیخ و بن رد کردن معلم تبدیل شود. چنانکه پیش از او نیز شاعران بزرگی از فرط دشواری، بیپهوه‌گویی کرده‌اند، چنانکه در دیوان اثر اعجوبه‌ای چون بیدل نیز صدها بیت غلط، بی‌معنی و بیپهوه می‌توان یافت که نشان از نبوغی دارد که لغزیده است. معلم نیز از این دست ابیات دشووار اما بی‌معنی فراوان سروده است:

ز حربیان مرجئه، ز جبریان مصطبه

حرامیان قرمطی، حروریان قرطبه

نمی‌دام پشت تالیف این الفاظ دارای معنی و شاید من سواد نمی‌رسد و چنان معنی بلندی پنهان است که باید دین‌شناسان و علما درباره معنی آن نظر دهند. به هر حال توضیحی مختصر درباره معنی این الفاظ می‌دهم تا خوانندگان عزیز خود قضاوت کنند:

حربی: جنگی، جنگجو

جبری:کسی که قائل به جبر است و به اختیار انسان معتقد نیست.

مرجئه: از فرقه‌های هم‌دوره با خوارج که معتقد به تقدم ایمان بر عمل بودند و می‌گفتند کسی که ایمان داشته باشد اما عمل صالح نکند و معصیت بوزرد به خاطر ایمانش نجات می‌یابد.

مصطبه:در‌گاه

قرمطی: لفظی که مخالفان برای شیعیان به کار می‌برند

حروری: نام دیگر خوارج

قرطبه: همان شهر کوردوبا که در اسپانیاست و در دوران کهن و زمان تسلط اعراب، قرطبه نامیده می‌شد

نگاهی به رمان «بگذار تروا بسوزد» اثر آناهیتا اروان

خافلگیری با پایان باز

کند و این موضوع می‌تواند درباره شخصیت‌های دیگر قصه هم روی دهد. از این رو می‌توان گفت نویسنده در پرداخت شخصیت‌های فرعی داستانش هم کوتاهی نکرده و تمام شخصیت‌ها را به اندازه نقشی که در داستان دارند پرورش داده است و این یکی از نقاط قوت داستان «بگذار تروا بسوزد» محسوب می‌شود. طبیعی است که عشق را به عنوان موتور محرک هر اثری در نظر بگیریم و در این اثر هم عشق به عنوان موتور محرک کار می‌کند اما ویژگی این عشق در ترسیدن است و نویسنده در صدد نبوده کار با وصال به پایان برساند و همین مساله سبب می‌شود که «بگذار تروا بسوزد» اثری متمایز باشد و پایان باز این اثر هم ناشی از همین موضوع است و نویسنده خواننده را در انتخاب پایان مخیر کرده است. شخصیت اصلی ویژگی‌هایی دارد که برای برخی خواننده‌ها می‌تواند جذاب باشد. برای مثال او شخصیتی اهل مطالعه است و این در طول مسیر داستان مشهود است. استفاده از جملات مشهور آثار نویسندگان و شعرا در دیالوگ‌های میان شخصیت‌ها نشان از تسلط نویسنده به آثار ادبی دارد و در کنار آن، این مساله تبدیل به یک ریزه‌کاری در شخصیت‌پردازی کتاب شده است. همچنین علاقه‌او به نقاشی و تسلط بر آثار نقاشی مشهور، خواننده را با شخصیتی فرهیخته روپرو می‌کند که از تنهایی گریزان است.آناهیتا اروان در این اثر سراغ روایت پیچیده نرفته و در یک روایت



سراسرت و فرمی متعارف قصه‌اش را تعریف کرده است. این نشان می‌دهد نویسنده این کتاب، قصه گفتن برایش موضوعیت داشته و ترجیح داده به جای بازی‌های ساختاری یا زبان‌آوری در داستان، قصه محکمی تعریف کند تا خواننده از خواندن آن لذت ببرد. البته یک نکته وجود دارد آن هم پیشینه شخصیت‌هاست که در بسیاری از بخش‌ها ابهام دارد. ابهام‌هایی که نویسنده در صدد روشن کردن آنها نیست و همین موضوع موجب شده گاهی خواننده نسبت به شخصیت اصلی دچار شک و تردید شود. شاید اگر نویسنده حتی به اشاره به برخی سوابق درباره شخصیت‌هایش اشاره می‌کرد، خواننده ارتباط بیشتری پیدا می‌کرد اما نباید از این نکته نیز چشم پوشید که این ابهام‌ها می‌تواند منجر به افزایش جذابیت شخصیت‌ها و رازآلود بودن آنها شود.
رمان «بگذار تروا بسوزد» اثر آناهیتا اروان کتلی است که خواننده در مواجه شدن با آن راضی می‌شود. رمانی که قصه دختری را تعریف می‌کند که خود را تنها حس می‌کند و تکیه‌گاهی ندارد اما با این حال دست از جست‌وجو برمی‌دارد حتی اگر این جست‌وجو به قیمت پاک‌داشتن روی عرف جاری خانواده و حتی جامعه‌اش باشد. این موضوع سبب می‌شود مضمون و درونمایه اثر در کنار ساختار روایی «بگذار تروا بسوزد»، خواننده را خافلگیر و او را با فضایی متفاوت مواجه کند.

شنبه ۲۴ شهریور ۱۳۹۷

نقدی بر مجموعه شعر «به رنگ درنگ» سروده «محمد مرادی»

همه چیز به رنگ دین

حمیدرضا شکارسری: مجموعه شعری که دارای عنصر یا عناصری تکرار شونده و نظام‌بخش (موتیو) باشد به سمت کنابشدگی حرکت کرده است. مجموعه شعری که از گسیختگی حس مخاطب جلوگیری می‌کند و با قرار دادن او در اتمسفری واحد و فراگیر، قدرت تاثیر خویش را بر مخاطب همچون رسانه‌ای گرم افزایش می‌دهد. از سوی دیگر بعضی از موتیوها که غالباً محتوایی هستند، شعرها را به سمت ماهیتی محتواگرایانه متمایل می‌سازند، آنقدر که چگونه گفتن یا فرم سرایش به طور کامل جا را برای چه گفتن خالی می‌کند. در این موقعیت متن صریح می‌نماید و به شعار می‌گراید. مجموعه شعر «به رنگ درنگ» از «محمد مرادی» دارای موتیو محتوایی است. تقریباً تمام اشعار این مجموعه محتوایی دینی دارد. کلیت این مجموعه نماینده ذهنیت شاعری دین‌مدار است که جهان را از دیدگاهی دینی می‌بیند و تفسیر می‌کند. به همین دلیل شعر «مرادی» نه تنها در ژانر مذهبی، بلکه در ژانرهای سیاسی و اجتماعی هم قابل رهنمندی است. شعری مسؤول و متعهد که غایت خود را نه در فرم قالبی چون غزل، بلکه در محتواهای دینی می‌جوید.

لفظش آهنگ خطاییم در این راه غریب

ای رسول دو جهان صبر و ثباتی بفرست

یا محمد (ص) سر و جان باخته معرفتیم

حج ما گمشدگان را عرفاتی بفرست

این محتوا البته همیشه چنین صریح بر

کاغذ نریخته است و تمیز قق از آب درآمده

است. آنجا که گه محتوای یکی از خوانش‌ها

منهژی است و شعر می‌تواند خوانش‌هایی

دیگرگون هم داشته باشد. به عبارت دیگر در

کتاب شعری که اندیشه دینی غالب شده است

حتی اشعاری که چه بسا در دیگر ژانرها هم

سروده شده‌اند، خوانشی دینی می‌یابند.

سر به راز جهان خنده مستانه‌ایست

صد دهان قهقهه یکسره اینجاست، ببین!

لشکر اوست که بر دشت زمان صف‌زده است

شک نکن، میمنه در میسره آنجاست … ببین!

«مرادی» سیطره این نوع تفکر را حتی

اگر شده با نوع مضمون‌سازی و تصویرآفرینی

در شعری که ربطی به مسائل دینی ندارد به

خوبی و روشنی بازی می‌تاباند. به طور مثال در

غزلی که شاعر در مونولوگی کوتاه، حدیث

نفس می‌گوید، چنین می‌سراید:

نه چاه کوفه نشانی که زار زار بنالم

نه راه گمشده سوی فراسویی که ببینم

و در حدیث نفسی دیگر، در توصیف شنبی

روایی و عرفانی این بیت را جاسازی می‌کند:

پرواز را تا کهنکشان، دل جعفر طیار شد

یوسف شدم در مصر جان از چاه تن بیرون زدم

انسان دین‌مدار نسبت به حوادث و

رویدادهای جهان اسلام بی‌تفاوت نمی‌تواند

باشد. شعر او همچون حربه‌ای است که مواضع

انقلابی و حماسی یا ترازیک او را بازی‌تاباند.

این حکم اگرچه شعر را از مواضع شعر ناب

دور می‌کند اما در ژانر خود می‌تواند کارآمد

و موثر باشد.

ای خرس‌های قطبی بی‌عاری، بی‌کارهای رخوت

اسکار

تا کی به شوق نخل طلایی از فیلم‌های کن

بسرایم؟

تا کی تمام همت خود را وقف مذاکرات ببینم؟

یک لحظه از ژنو بنگارم، یک ساعت از وین

بسرایم

یا فارغ از خشونت رگبار، در خلسه مکرر اخبار

بسا جذبیه تمام مسی را در حال گل زدن

بسرایم–

باید که از تبسم کودک، بر وزن پاره‌پاره

موشک

از زخم واژه‌های مکرر بر صفحه بدن بسرایم

در خود شکسته‌ام ولی اینک … از جنگ

خسته‌ام ولی اینک …

باید که از یمن بنویسم باید که از یمن بسرایم

و همین توسع معنا و محتوا دایره واژگانی

شعر او را چنان وسعتی می‌بخشد که به‌رغم

ماهیت محتوایی قدمایی یا نوقدمایی، گاه

صورتی کاملاً مدرن به غزل وی می‌بخشد

و توانایی‌های او را در سرایش غزل‌هایی به شیوه‌هایی نو نشان می‌دهد.

عکس دوم، کلافه می‌رقصد مرد در دود کافه

می‌رقصد

دست در دست گرم رقاصه، مست از پیک‌های

انگوری

گیج در خلسه غم و شادی، مالکیت، حیات،

آزادی

لاک دختر شبیه «جان لاک» است،

«لببرالیس»، دامنی‌توری…

به طور کلی، در عرصه شعر مذهبی این

روزگار، «به رنگ درنگ» کتابی است مرکب

از اشعاری متفاوت، از شعرهایی به اصطلاح

هیاتی گرفته تا شعرهایی با صورت مدرن اما

همگی متشکل شده در ژانر شعر دینی.